

دودمان شیشا نیا ن غوری

چنانچه از خلال آثار عده زیادی از مؤرخین برمی آید با وجود خاندان مشهور شنسب در ناحیت غور که جمیع امراء و شاهان محلی و همچنان فاتحین و کشور گشایان غوری منسوب به آن دودمان هستند خاندان بزرگ دیگر ی نیز بنام شیشا نیا ن موجود بوده است که به استناد نوشتهجات صاحب طبقات قاصری چون جد بزرگ این خاندان را شیش یا شیش نام بود ایشانرا شیشا نیا ن می خواندند. چون بالای مناسبات بین این دو خاندان بزرگ غور نظر دقیق اندازیم فهمیده می شود که دودمان شیشا نیا ن هم تقریباً به پایه دودمان شنسب نیا ن صاحب قوت و اقتدار و همچنان دارای نفوذ و رجال بزرگی بوده و همیشه در محاربات و مشکلات رجال بزرگ این خاندان با شاهان و امرای شنسبانی دوش بدوش شمشیر زده و بذل مساعی می نمودند، و خصوصاً بزرگان این خاندان مقامات و مناصب بزرگ نظامی را در دست داشته و اسامی پهلوانان و جنرال های نظامی ایشان در تاریخ غور مشهور می باشد.

چنانچه فوقاً تذکر داده شد تقریباً اکثر مورخین در آثار خود از پهلوانان این خاندان ضمن شرح وقایع تاریخی و محاربات غوری ها نام برده اند و یگانه مورخی که به تفصیل ازین خاندان صحبت می کند و می توان از آثار وی معلومات زیادی را جمع به این دودمان بدست آورد همان مورخ دربار غور قاضی منهاج سراج جوزجانی است که جهت اختصار از خلال طبقات قاصری مشا را به بعضی مطالب را راجع به خاندان متذکره مرتباً نقل می کنیم:

منهاج سراج در ذکر امارت امیر بنجی بن نیاران می نویسد . . . امیر بنجی بس خوب روی و گریه اخلاق بود و چون دولت آل عباس استقامت گرفت

وممالک اسلام در ضبط خلفای بنی عباس آمد اول کسی که ازین دودمان به دارا لخلافه رفت و عهد ولوا آورد امیر بنجی نیازان بود و سبب رفتن او آن بود که در غور قبيله بود که انرا شیشانیان گویند و ایشان دعوای آن کنند که اول پدر ایشان اسلام آورد و آنگاه منسبانیان و در عهد امیر بنجی از قبيله شیشانیان امیری بود نام او شیت بن بهرام و بلغغو ربان شیت را شیش گویند و این قبيله راشیشانیان بدین امر باز خوانند. میان امیر شیش و میان امیر بنجی به جمه امارت غور منازعت رفت و قضیه در میان خلق غور ظاهر شد. از طرفین جمله اتفاق کردند که هر دو امیر بنجی و شیش به خلافت روند و هر که عهد ولوا آورد امیر او باشد بعد ازان صاحب طبقات اصری و همچنان مورخین دیگر از قبیل صاحب روضه الصفا و غیره حکایت عجیبی در مورد رفتن این دو سردار غوری به دارا لخلافه نقل می کنند که هرگز نمی توان بر آن اعتماد کرد و ما آنرا در جایش در مورد بحث امرای محلی غوری مورد مطالعه قرار داده و به استفاده اقوال نویسندگان دیگر آنرا رد نموده ایم ازان جهت از نقل مکرر آن در اینجا صرف نظر نموده به اصل مطالب می پردازیم :

منهاج سراج بعد از ذکر حکایه موصوف می نگارد :

« خلیفه امارت غور حواله بنجی کرد و پهلوانی لشکر ممالک غور حواله شیت بن بهرام غور و ازان عهد لقب سلاطین شنسبانی از لفظ مبارک خلیفه هارون الرشید ، قسیم امیر المؤمنین گشت و چون بغور آمدند همان قرار جریان داشت و از پهلوانان چنانچه مویدالدین فتح کرمان و ابوالعباس شیش و سلیمان شیش همه شیشانیان بودند . . . »

چنانچه دیده شد به استناد طبقات اصری جدا علی شیشانیان در عهد امیر بنجی نیازان شنسبی با مشار الیه دعوای همسری داشت و همچنان منهاج سراج او را بنام امیر شیش ذکر نموده است که این چیزها و امثال آن همه می رسانند که بزوگان این خاندان در غور دارای نفوذ و قدرتی بوده اند . و چنانچه

در سطور آینده خواهیم دید رجال این دردمان بکنه بعد دیگری با جمیع امرای
ششصدی غوری در تماس بوده و همکاری نموده اند و همچنان در اثر تماس مذکور
برخی از اوقات آتش منازعت نیز بین بزرگان این د و فامیل مقتدر غوری
در گرفته و بالاخره طبعاً به دو سنی و وفاداری مبدل شده است .
با وجود سه تن از پهلوانان سپه سالاران که فوقاً تذکر یافت سپه سالار
دیگری نیز از شهبانیان در تاریخ غور مشهور است و عبارت است از سپه سالار
درمیش (ورمیش) بن شیش که او هم برادر ابوالعباس و سلیمان شیش بوده .
و در عهد علاء الدین حسین بن حسین بن سام و پسرش سیف الدین محمد
و همچنان برادر زاده های او سلطان غیاث الدین و معز الدین دارای منصب
سپه سالاری بود چون علاء الدین حسین در مصافی که با سنجر داد گرفته شد
و محبوس گردید و ملک ناصر الدین حسین بن محمد ما دینی بر تخت غور
نشست و خزائن فیر و زر کوه را با همکاران خود تاراج نمود و بالاخره توسط
نیز کان علاء الدین کشته شد و سیف الدین محمد بن سلطان علاء الدین حسین
به اتفاق جمله ملوک و ارباب غور بر تخت نشست بعد از چندی درمیش بن شیش
سپه سالار از دست او کشته شد تا آنکه در اثر انتقام خون برادر سیف الدین
توسط ابوالعباس شیش مقتول شد و این منازعت تا هنگام سلطنت سلطان
غیاث الدین و برادرش معز الدین دوام داشت. اینست که اصل وقایع را باز هم مختصراً
از طبقات ناصری جمع و ترتیبی نمائیم چنانچه صاحب اثر مذکور در ذکر امارت سلطان
سیف الدین محمد بن سلطان علاء الدین حسین می نگارد: اما آن پادشاه جوان و خوب سیرت
(مقصود از سلطان سیف الدین است) کوتاه عمر افتاد و مدت يك سال و چیزی بیش
سلطنت کرد و سبب انقراض عمر او آن بود که روزی در سر آورده خود به آماج
تیرمی انداخت و امرای غور رافر موده بودند در خدمت او موافقت می نمودند
سپه سالار ورمیش بن شیش که برادر ابوالعباس و برادر سلیمان شیش بود
در خدمت او بود و رسم امرای غور و ملوک جبال آن بود که در آن عصر هر کرا

تشریف دادندی او را دستوانه زرین مرصع به جواهر دادندی چنانچه در بین روزگار کمر می دهند و بردست این سپه سالار ورمیش بن شیش دودستوانه مرصع بود که اورا ملک ناصر الدین حسین بن محمد مادینی تشریف داده بود و آن هر دو دستوانه از خزانه حرم سلطان سیف الدین بود چون سلطان سیف الدین آن دودستوانه حرم خود بردست او بدید غیرت رجولیت و حمیت سلطنت در باطن او شعله زدن گرفت و نایز آتش غضب بر آمد و گفت که ورمیش برو و تبر از آماج باز آر و ورمیش چون روی به آماج آورد و پشت او بجانب سلطان شد سیف الدین یکی تبر بر کمان بنهاد و تا بنا گوش بکشید و بر پشت ورمیش چنان زد که برآه سینۀ او بروی رفت و بر جای هلاک شد و چون دوره دولت منجری به آخر شده بود و امرای غزان استیلا آورده بودند و اطراف ممالک خراسان را ضبط کرده . . . سلطان سیف الدین چون . . . بر دفع فساد غزرو نهاد ۱۰۰۰ و از دزق که شهر بزرگ است در گذشت با غز مصاف داد سپه سالار ابو العباس شیش که پهلوان غور و از خاندان شیشا نیان بود و کینه برادر خود ورمیش بن شیش در دل داشت فرصت می طلبید در روز مصاف غز از پس پشت سلطان سیف الدین درآمد و نیزه بر پهلوی سلطان زد و از اسپش در انداخت و بر لفظ راند که مردان را بروی آماج نکشند چنانچه برادر مرا کشتی .

چون بنا به حادثه فوق لشکر غور همزمان شد سپه سالار ابو العباس که سلطان سیف الدین را به نیزه در انداخته بود در راه باز گشت به غور به خدمت غیاث الدین پسر کاکی سلطان مقتول پیوست و آنچه از اکابر و امراء و اشراف لشکر غور و غر جستان حاضر بودند جمله را جمع کرد و همگانرا به سلطنت غیاث الدین بیعت داد و از آنجا به فیروز کوه آمدند درین هنگام متمردان غور بنای مخالفت گذاشتند و سپه سالار ابو العباس که سلطان غیاث الدین را بر تخت نشانده بود در غایت تمکین بود و متمردان غور النجابدومی کردند و هر دو سلطان را کین کشته شدن پسر کاکی ایشان در دل بود و از جانب دیگر وضع سپه سالار مذکور را خوب نمی دیدند پس بنا به قول صاحب طبقات ناصری: هر دو با هم تدبیر فرمودند و بر آن قرار افتاد که بایکی

واصل غزنوی

چند روز قبل يك نسخه قلمی حاوی چند غزل و رباعی صوفیانه بدست افتاد .
شاعر در مقاطع غزلیها تخلص خود راه واصل ذکر میکند و از آخر کتاب معلوم
می شود که نامش آخوند ملا مبارزالدین بوده . در سه رباعی و يك قطعه
حکیم سنائی ، شیخ عثمانها رونی ، علی لالا ، و بهلول رحمه الله تعالی راستو ده
است و ازین برمیآید که از افاضل غزنین بوده و شاید در حدود سه صدسال پیش
میزیسته . چون درین نسخه بیش ازین معلوماتی درباره وی نیست ، با نقل
دوسه نمونه از کلام او امیدوارم اگر کسی را اطلاعی بیشتر درین زمینه باشد
از نوشتن آن دریغ نفرماید . با احترام

محمد ابراهیم خلیل

منکشف شد تا ره و زعام الاسما مرا ماسوی الله در نیامد در نظر اصلا مرا .
کل شیء هالک الا وجهه دانی که چیست؟ کرده واقف از حقیقت خالق الاشیا مرا
در دل هر ذره خرسید تا بان دریده ام آنچه در کل بود ظاهر گشت از اجزا مرا
بود در خاطر که مقصد چیست از ایجاد خاق؟ کنت کنزاً ساخت روشن در دل این معنی مرا
خواهش نفس بهیمی تاز سر کردم برون هر چه مشکل بود آسان گشت در دنیا مرا
چون قدم بنها دم از هستی بملك نیستی ظاهر و باطن یکی شد در نظر آنجا مرا
گفتم ای بیچون ترا کس چون شناسد گفت اگر
واصل ما هست بیند در همه اشیا مرا

ذهن دقیق و فکر عمیق سخنوران جامع علوم انسانی چون شعرد لفریب تو دری نسفته است
در زیر لفظ هر کلمات فصیح تو چندین هزار بکر معانی نهفته است
مضمون آن چو خنده گل زیر پرده است الفاظ آن بسان گل نو شگفته است
هر شاعری که شعر فصیح شنیده است صد آفرین بطبع سلیم تو گفته است

اشعا را آبدار تو ای مخزن گهر

گرد کدورت از دل احباب رفته است

مائیم چو بحر و اهل عالم چو حباب از بحر حباب دور نبود دریا ب
ماهی در آب آب را می طلبد او غافل ازینکه خود غریق است در آب